



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۸/۱۰/۲۶

استاد محمد اسحاق نگارگر

بدبختانه هنوز هم معلوم نیست که بد شگون کیست؟

میگویند بامدادان وقت پادشاهی با یاران نزدیک عزم شکار کرده بود. وقتی از خانه بیرون آمد مردی درویش و بینوا را که جامه های جنده برتن داشت و سر و رویش نیز چرکین بود. پادشاه وقتی او را دید از دیدنش فال بد گرفت و به دوستانش گفت:

«این بدبخت مردی شوم و بد شگون است که در این گل صبح ما قیافه منحوسش را دیدیم. من فکر نمیکنم که شکاری خوب گیر ما بیاید؛ این بدبخت را ببرید و در زندان بیندازید تا وقتی از شکار برگشتیم سزای شومی و بدشگونی اش را بدهم.» درویش بیچاره را بُردند و به زندان افکندند و پادشاه و همراهان به شکار رفتند و اتفاقاً بهتر و بیشتر از روز های دیگر شکار کردند و خوش و خندان برگشتند. پادشاه دستور داد که درویش بیچاره را بیاورند. او را از زندان آوردند و پادشاه برایش گفت: «من صبح ترا دیدم و جامه های جنده و دست و روی چرکین ترا نشان بدشگونی گرفتم و ترا به زندان فرستادم اما امروز برخلاف روز های دیگر بخت با ما یار بود و شکار فراوان کردیم!» درویش گفت:

«اقبال پادشاه بلند و سپاسگزارم از این که مرا رها می کنید اما یک پُرشش روی زبانم می رقصد و میخواهم از جناب عالی بپرسم و آن این است که صبحی شما روی مرا دیدید و من هم روی شما را دیدم. شما قصد شکار داشتید و خوب هم شکار کردید و من هم به قصد یافتن نفقه بیرون آمده بودم تا شکم خود و نفقه خوارانم را سیر کنم ولی مرا بدون جرم و گناهی زندانی کردید. من در زندان گرسنه خوابیدم؛ خانواده ام در انتظار نان گرسنه ماندند و اکنون هم من دست خالی نزدشان برمیگردم. شما مرا دیدید و به نام من به مقصود رسیدید و شکار فراوان کردید اما من شما را دیدم و این همه دردِ سر دیدم حالا به من بگوئید که در میان ما دو تا آن شوم و بد شگون کدام یک بود.»

این قصه را به یاد داشته باشید. سالها پیش عده ای به قصد انقلاب و عده ای دیگر به عزم جهاد صبح وقت از خواب برخاستند و برای مقصود های خود رفتند و درویش نگون بخت یعنی مردم عادی کشور خود را در جامه های جنده و سر و روی چرکین یافتند و شوم پنداشتند و آزادی اش را گرفتند و زندانی اش کردند. در جزایان این مدت هردو گروه به مقصود رسیدند و روبل؛ دالر؛ پوند و کلدان به اندازه کافی شکار کردند؛ صاحب آرگاه و بارگاه شدند و هنگامی که از شکار برگشتند دیدند که فرزندان درویش بیچاره بدون حساب گشته شده بودند؛ خانه؛ دکان و تجارت او را ویران کرده بودند و در این میان برخی هم پیدا شدند که خانه درویش را شکارگاه پنداشتند و در بازار؛ مدرسه؛ شفاخانه و مکتبش بم ها گذاشتند و انسان های بیچاره را یکه یکه نه بلکه جوقه؛ جوقه گشتند و اینک همان شکارچیان به فکر خود خوش اقبال برگشته اند و درویش بیچاره را که در انتظار محاکمه این شکارچیان بی حیا دقیقه شماری می کند محکم گرفته اند که بیا و برای ما رای بده تا خارستان های را که ما برایت ایجاد کرده ایم گلستان بسازیم و طبیعی است که بر زبان درویش بیچاره نیز این پُرشش برقصد که «آقایان همه چیز فدای سرتان ولی به من بگوئید که شوم و بد شگون از میان ما دو تا کدام یکی است. آنان که با آمدن شان غله از زمین؛ آب از دریا؛ نان از سفره ها و خواب راحت از چشمان مردم فرار کرد و آن میله های روز های گرم و دراز تابستان پغمان و استالف به گلی از فرهنگ ما کوچید یا من که آزادی خود را از دست دادم؛ فرزندانم گشته شدند و قاتلان به جای این که مجازات می شدند از من بدبخت میخواهند که ایشان را باز هم حاکم و تاج سر خود بسازم. درویش از شما هیچ نمیخواهد و فقط همین را میخواهد که شوم و بد شگون شما استید یا درویش.

فاعتبروا یا اولی الابصار ۲۵

اکتوبر ۲۰۱۸ برمنگهم